

تشیع و اتهام زندقه (عوامل انتساب زندقه به شیعیان)

حمیدرضا مطهری / استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
محمدعلی چلونگر / دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

چکیده

شیعیان، با وجود دفاع معقول و منظم از شریعت اسلام و پایبندی به اصول و ارزش‌های آن، گاه از جانب مخالفان، به‌ویژه برخی از اهل سنت، در معرض تهدید و اتهامات گوناگون قرار می‌گرفتند. یکی از مهم‌ترین این اتهامات، انتساب آنان به زندقه بود که به مثابه ابزاری از جانب دشمنان برای حذف شیعیان به کار می‌رفت. زندقه از جریان‌های پیش از اسلام در ایران بود که در عصر اول عباسیان گسترش یافت و خلفا، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف، از آن به مثابه ابزاری برای از بین بردن مخالفان استفاده کردند و افراد بسیاری به این اتهام سرکوب شدند که شیعیان هم از جمله آنان بودند.

رقابت‌های فرقه‌ای و ناتوانی مخالفان در برابر شیعیان، مهم‌ترین دلیل این اتهام‌افکنی بود. البته در کنار آن باید از رفتار و اعتقادات برخی فرقه‌های منسوب به تشیع، مانند غالیان، صوفیان و قرامطه هم یاد کرد. عقاید و باورهای ایشان، که در بسیاری از موارد با مخالفت شیعیان هم مواجه می‌شد، دستاویز مخالفان قرار می‌گرفت نه تنها این گروه‌ها، بلکه همه شیعیان، به این بهانه متهم به کفر و زندقه می‌شدند. این نوشتار بر آن است تا دلیل این اتهام را بررسی و تبیین کند و به این پرسش پاسخ دهد که چرا شیعیان گرفتار این اتهام شدند و چرا مخالفان از این اتهام بر ضد شیعیان استفاده کردند؟

کلیدواژه‌ها: تشیع، اهل سنت، زندقه، غلو.

مقدمه

زندقه یکی از جریان‌های فکری، اعتقادی، سیاسی و فرهنگی بود که در عصر اول عباسیان گسترش یافت. این پدیده ریشه در ایران باستان دارد و آغاز آن به زمان شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۲م) و نهضت مانوی برمی‌گردد که در پی حمایت وی، با استقبال عمومی مواجه شد و پیروان زیادی پیدا کرد؛ اما مخالفت شدید موبدان زردشتی و روی‌گردانی جانشینان شاپور از وی، به‌ویژه در زمان بهرام ساسانی (۲۷۴-۲۷۷م)، دگرگونی اوضاع مانویان و کشتار آنان را در پی داشت. کشته شدن مانی، رهبر مانویان و نخستین فرد مشهور به زندقه، و سرکوب پیروان او باعث شد تا آنان به زندگی مخفی در ایران روی آورند یا با مهاجرت به ماوراءالنهر به زندگی خود ادامه دهند.

ظهور اسلام و گسترش فتوحات اسلامی و ورود مسلمانان به ایران، نابودی حکومت ساسانیان و از بین رفتن قدرت زردشتیان را به دنبال داشت. در نتیجه، مخالفان آیین زردشتی، از جمله مانویان و مزدکیان، آسایش نسبی به دست آوردند و فعالیت‌های فکری مذهبی خود را به‌صورت مخفی و به‌آرامی آغاز کردند.

برخورد شدید حکومت اموی با حرکت‌های غیرعربی، به‌ویژه ایرانی، باعث شد تا مانویان همچنان پنهانی به حرکت خود ادامه دهند. سقوط خلافت اموی و روی کار آمدن عباسیان، کاهش فشار بر ایرانیان و آزادی عمل گروه‌ها و پیروان ادیان و آیین‌های ایرانی را در پی داشت. مانویان هم از فرصت استفاده کردند و بر فعالیت خود افزودند؛ به‌گونه‌ای که خلفا و برخی شخصیت‌های سیاسی و مذهبی از ناحیه آنها احساس خطر کردند و به مقابله با آنها پرداختند. بار دیگر زندقیان (مانویان) با برخورد شدید حاکمیت مواجه شده، به‌شدت سرکوب شدند. در این میان، عده دیگری از گروه‌ها، شخصیت‌ها و پیروان ادیان و فرقه‌های مختلف نیز در کنار مانویان گرفتار این اتهام شدند. به عبارت دیگر، گروه‌ها، شخصیت‌ها و افراد زیادی با استفاده ابزاری از زندقه، مخالفان سیاسی، اعتقادی و مذهبی خود را با این اتهام، از صحنه حذف کردند.

شیعیان از جمله گروه‌هایی بودند که با وجود پایبندی به اصول اسلامی، توسط مخالفان فکری و اعتقادی و گاه با همراهی حکومت‌ها، متهم به زندقه شدند. این اتهام که پیشینه‌ای طولانی دارد، از سده‌های نخستین اسلامی آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. در این نوشتار بر آنیم تا ضمن اشاره به معنای زندقه و گروه‌های متهم به آن، به‌ویژه شیعیان، علت انتساب برخی شیعیان به این اتهام را بررسی کنیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که چرا برخی از شیعیان، با آنکه تشیع در صف اول مبارزه با کفر و الحاد و زندقه بود، گرفتار این اتهام شدند؟ آیا می‌توان رقابت‌های فرقه‌ای را در این اتهام مؤثر دانست؟ آیا انحراف برخی فرقه‌های منتسب به شیعه، در این اتهام مؤثر بوده است؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها پس از بیان معنای زندقه، به بررسی علل و عوامل مؤثر در این اتهام می‌پردازیم.

زندقه در لغت و اصطلاح

زندیق، لفظ مشترکی است که به معانی متعدد اطلاق شده و مفهوم روشنی از آن ارائه نشده است؛ اما به اتفاق پژوهشگران و دانشمندان، این واژه مَعْرَب «زندیک» فارسی بوده، در لغت به معنای دهری، ملحد (طریحی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۷۷)، معتقد به ثنویت و دوگانه‌پرستی (نور و ظلمت) (ابن‌منظور، ۱۴۰۸/ق ۱۹۸۸م، ج ۶، ص ۹۱) و گمراهی و بی‌دینی (اوشیدری، ۱۳۷۱، ص ۳۰۷) آمده است.

مفهوم اصطلاحی زندیق هم متعدد بوده، نظرات مختلفی در این باره ارائه شده است.

برخی، منکران دین مزدیسنا را زندیق دانسته‌اند. (همان / رضی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۲۴۳) بعضی نیز زندقه را به معنای اعتقاد به ازلیت عالم دانسته و آن را بر مانویت، زردشتی‌گری و دوگانه‌پرستی (اعتقاد به نور و ظلمت) اطلاق کرده‌اند. (مصطفی و دیگران، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۰۳)

بعضی هم مانویان و مجوسیان معتقد به نور و ظلمت را زندیق معرفی کرده‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۱۲۹۷۱)؛ اما بعضی دیگر، دهریه و منکران نبوت و کتاب را زندیق دانسته‌اند. (معری، بی‌تا، ص ۲۱۵)

در بیشتر تعاریف و مفاهیم اصطلاحی زندقه، ثنویت و آیین مانوی به منزله منشأ نخستین زندقه، کانون توجه قرار گرفته است. (ر.ک: حمیدرضا مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۹-۳۸) از آنجا که پیدایش زندقه و تاریخچه آن به مانی باز می‌گردد، در دوره اسلامی هم ابتدا مانویان زندیق نامیده شدند؛ سپس این عنوان پیروان ادیان دیگری مانند مزدکیه، دیصانیه و مرقونیه را دربرگرفت. در ادامه، ضدیت عرب‌ها با شعوبیه و ایرانیان باعث شد حتی زردشتیان، که خود نخستین دشمنان زنداقه بودند، گرفتار این اتهام شوند.

برخی، دایره شمول زندقه را گسترش داده و مخالفان مذهبی خود را نیز زندیق معرفی کرده‌اند؛ چنان که از ابوزرعه رازی نقل شده است که هرکس از اصحاب پیامبر ﷺ بدگویی کند، زندیق است. (عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ۱:۲۲) این گستردگی دایره شمول چنان زیاد شد که ظرفاً و هزل‌گویان، و حتی برخی فلاسفه را نیز دربرگرفت. (غزالی، ۱۹۹۳م، ص ۷۱)

در عصر عباسیان، به‌ویژه زمان مهدی (۱۵۸-۱۶۹ق)، علاوه بر مانویان، پیروان دیگر ادیان ایرانی، همچون مزدکیان و زردشتیان نیز به زندقه متهم شدند و به تدریج معنای آن گسترش یافت و ملحدان و گمراهان و مخالفان ظواهر شریعت را نیز دربرگرفت. سپس از این هم فراتر رفت و هزل‌گویان، شاعران بذله‌گو، ظرفا، صوفیان، غالیان و حتی برخی دانشمندان، مانند فیلسوفان، گرفتار این اتهام شدند.

گاهی اوقات هم زندقه به ابزاری برای از بین بردن رقیبان تبدیل می‌شد؛ چنان که قدرتمندان سیاسی از آن برای سرکوب مخالفان خود استفاده می‌کردند. همچنین برخی فرقه‌های اسلامی و به‌طور ویژه اهل سنت، این حربه را بر ضد شیعیان به کار برده و در موارد متعدد، شیعیان را از مصادیق زنداقه شمرده‌اند؛ که این خود نیازمند واکاوی و علت‌یابی است.

علل اتهام زندقه به شیعیان

شیعیان به طور جدی در برابر زنداقه می‌ایستادند و شبهات آنها را دفع می‌کردند. بزرگان و امامان شیعه دوازده امامی، به‌طور ویژه به این اقدام توجه داشتند و بهترین

و مؤثرترین روش را در برخورد با آنها به کار می‌گرفتند.^۱ با وجود این، گاهی از جانب مخالفان متهم به زندقه می‌شدند. اگرچه برخی فرقه‌های منسوب به شیعه، مثل غالیان، در این اتهام بی‌تأثیر نبوده‌اند، اما نگاهی به شرح حال برخی از چهره‌های شیعی متهم به زندقه نشان می‌دهد که افزون بر اندیشه‌های غالیانه برخی شیعیان، رقابت‌ها و حسادت‌های فرقه‌ای و ناتوانی اهل سنت در مقابله فکری و علمی با شیعیان نیز در این اتهام‌افکنی نقشی مهم و اساسی داشته است. بنابراین، در تبیین علل اتهام شیعیان به زندقه، می‌توان رقابت‌های فرقه‌ای و اندیشه‌های انحرافی برخی گروه‌ها را مؤثر دانست.

الف. رقابت‌های فرقه‌ای

یکی از نکات بسیار مهم در بررسی زندقه و شناخت گروه‌های متهم به آن و نیز واکنش‌ها در برابر زنداقه، لزوم توجه به استفاده ابزاری از آن است. بسیاری از گروه‌ها و اشخاص برای بدنام کردن و حذف رقبای سیاسی و مذهبی خود، از این اتهام استفاده می‌کردند.

چه بسیارند افرادی که به دلایل مختلف، از جمله مخالفت با خلفا و وزرا یا به دلیل رقابت‌های مذهبی و حتی درون‌گروهی طبقات خاص، گرفتار این اتهام می‌شدند. کشته شدن پسر ابو عبید وزیر مهدی عباسی (جهشیاری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۶۹ و مسعودی، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۳۴۳) و ابن مقفع (جهشیاری، همان‌جا) در زمان منصور به این اتهام، نمونه‌هایی از استفاده ابزاری، از زندقه به شمار می‌روند. این استفاده ابزاری، دامان شیعیان را هم گرفته. آنان به‌طور عام، و امامیه به‌طور خاص همواره در معرض این اتهام بوده‌اند؛ به‌گونه‌ای که حتی برخی نویسندگان معاصر عرب نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند و زندقه و تشیع را مرتبط با یکدیگر می‌دانند.

عبدالرحمن بدوی در این خصوص می‌گوید: «اتهام به زندقه همراه و شانه‌به‌شانه انتساب به مذهب رافضه است». (بدوی، ۱۹۹۳م، ص ۴۹) همو در جای دیگر تشیع و

۱. نمونه‌های فراوانی از چگونگی برخورد ائمه علیهم‌السلام با زنداقه، در کتاب‌های روایی و تاریخی نقل شده است. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۳۱-۲۵۶.

زندقه را مرتبط می‌داند و می‌گوید: «بین زندقه و شیعه رابطه‌ای وجود دارد؛ به گونه‌ای که انتساب به شیعه و رافضی بودن، دلیل بر زندقه و وسیله‌ای برای اتهام به زندقه بود». (همان، ص ۵۰) عبدالسلام ترمینینی هم زندقه و تشیع را مرتبط با یکدیگر می‌داند و درباره اهداف زندیقان می‌گوید: «دومین هدفی که زندیقان در پی آن بودند، تباہ‌سازی عقاید مسلمانان زیر لوای شیعه‌گری بود». (ترمینینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹۱) این اتهام و نسبت دادن زندقه به شیعیان، خاص امروز نیست و ریشه در تاریخ دارد. قاضی عبدالجبار معتزلی، شیعه را به کفر متهم کرده گفته است: «الاصل فیهم الالحاد ولكنهم تستروا بهذا المذهب». (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۳) برای تبیین بهتر این نکته و نشان دادن نقش رقابت‌های فرقه‌ای در انتساب شیعیان به زندقه، می‌توان به شرح حال شیعیانی چون ابوعلی وراق و ابن‌راوندی اشاره کرد که از جانب دشمنان خود متهم به زندقه شدند.

ابوعلی محمد بن هارون وراق (م ۲۴۷)

وی از متکلمان معروف نیمه اول قرن سوم و از شیعیان متهم به زندقه است. او که ابتدا از معتزلیان بود، در پی بازگشت از اعتزال و مخالفت با آنان متهم به زندقه شد. ابن‌ندیم درباره او صفت «تخلیط» را به کار برده و او را بیرون از اعتزال خالص دانسته و همین را سبب اتهام او به زندقه بیان کرده است. (ابن‌ندیم، ۱۳۴۶، ص ۳۱۶)

برخی او را به دوگانه‌پرستی متهم کرده و آن را متأثر از عقاید مانویان دانسته و کتاب‌هایی در تأیید مذهب مانوی و ثنویت به او نسبت داده‌اند. (همان)

سیدمرتضی این اتهام را نپذیرفته و در صحت انتساب آثاری چون *الغریب المشرقی و النوح علی البهائم* به ابوعلی وراق - که از دلایل اتهام او به زندقه شمرده شده‌اند - تردید کرده است. ایشان با بیان این احتمال که ممکن است یکی از ثنویه اینها را از زبان او ساخته باشد، می‌گوید: چون ابوعلی به این عقاید تظاهر نمی‌کرد، نمی‌توانیم آن دو کتاب را از او بدانیم. (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۲) این سخن سیدمرتضی درباره عدم تظاهر او به دوگانه‌پرستی نشانه آن است که نامی از وی در این کتاب‌ها نبوده و فقط به او نسبت داده شده‌اند.

بیشتر این اتهامات از ناحیه معتزله بر او وارد شده و گرایش او از اعتزال به تشیع نیز در این امر مؤثر بوده است. او در دفاع از عقاید شیعه کتاب‌هایی تألیف کرد. از جمله دو کتاب *الامامة و السقیفة* را در اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته و با دلایل صریح بر معتزله و اهل سنت استدلال کرده است.

همراهی اولیه ابو عیسی با معتزله و آشنایی او با شیوه استدلال و روش‌های آنان در برابر مخالفان، سبب شد تا از همان شیوه‌ها بر ضد معتزلیان بهره گیرد. از این رو با واکنش شدید آنان مواجه شد؛ و معتزله که توان مقابله با وی را نداشتند، تلاش کردند تا با انتساب کفر و زندقه به او، وی را از صحنه خارج کنند.

قاضی عبدالجبار معتزلی، ابو عیسی را به زندقه متهم می‌کند و درباره او و ابن‌راوندی می‌گوید: اینان کتاب‌ها در طعن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و در یاری امامیه و رافضه نوشته‌اند. (قاضی عبدالجبار، ۲۰۰۶م، ج ۲، ص ۳۷۱) این سخن قاضی عبدالجبار و به کار بردن واژه رافضه - که آن را بر شیعیان امامی اطلاق می‌کردند - و تصریح او به امامیه، بیانگر دشمنی او با تشیع و غفلت یا تغافل او از احترام خاص امامیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

قاضی در جای دیگر، هنگام بحث درباره افرادی که مدعی وجود نص بر امامت امام علی علیه السلام بودند، از ابن‌راوندی و ابو عیسی و راق نام می‌برد و آنها را از نخستین افرادی می‌داند که چنین ادعایی مطرح کرده‌اند. (قاضی عبدالجبار، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۱۸) این در حالی است که نص بر امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از روزهای نخستین عمومی شدن دعوت نبوی و هنگام دعوت عشیره مطرح بوده است و منابع نخستین هم بدان اشاره کرده‌اند. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۲۱ / ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۶۳) ضمن آنکه این سخن عبدالجبار ناقض کلام پیشین او درباره این افراد است که مدعی بود اینان کتاب‌ها در طعن پیامبر صلی الله علیه و آله و یاری رافضه نوشته‌اند؛ زیرا کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله طعن بزند، نمی‌تواند برای اثبات مدعای خود به سخن او استناد کند یا مدعی حقی با استناد به سخن او باشد. افزون بر آن، چنین فردی که اصل اسلام را قبول ندارد، نیازمند فرعیات آن، از جمله امامت نیست، تا چه رسد به نص بر امامت علی علیه السلام.

با توجه به آثار و آرای نقل‌شده از ابوعلی به‌ویژه آثاری که در تأیید مذهب شیع از وی گزارش شده است، مانند کتاب‌های *الامامة الصغیر و الامامة الکبیر* (ابن ندیم، ۱۳۴۶، ص ۳۱۶) و *السقیفه* و نیز کتاب‌هایی که در رد آرای مانویان، بدو منسوب است مانند *اقتصاص مذاهب اصحاب الاثنین والرید علیهم* (همان) می‌توان گفت انتساب زندقه به او اتهامی ناروا و از روی تعصب فرقه‌ای و ناتوانی از مقابله فکری با او از جانب کسانی بوده است که راه‌هایی از او را در متهم کردن او دیده‌اند؛ به‌ویژه آنکه اتهام زندقه در آن دوران، گناهی نابخشودنی به‌شمار می‌رفت.

ابن‌راوندی (م ۲۹۸)

ابوالحسین احمد بن یحیی، مشهور به ابن‌راوندی، از متکلمان برجسته شیعی و سرآمد علم کلام در زمان خودش بود. (عسقلانی، همان، ص ۳۲۳)

نظرات و عقاید ابن‌راوندی، مانند مذهب او، متغیر است. وی ابتدا پیرو معتزله بود؛ ولی پس از مدتی از اعتزال برگشت و اظهار تشیع کرد؛ و ضمن تأیید باورهای شیعی کتاب‌هایی در ردّ عقاید معتزله نگاشت که از مهم‌ترین آنها می‌توان کتاب *فضیحة المعتزلة* را نام برد، همین کتاب باعث تاختن برخی متکلمان معتزله بر او و نوشتن ردیه‌های متعددی بر آن شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به *الانتصار* خیاط معتزلی اشاره کرد.

کتاب‌هایی در اثبات عقاید شیعی و ردّ بر زنداقه و حتی احتجاج با مانویان هم به ابن‌راوندی نسبت داده شده است. (ر.ک. ابن‌ندیم، ۱۳۴۶، ص ۳۱۶-۳۱۸) البته در کنار این آثار، برخی از اهل سنت هم کتاب‌هایی بر ضد اسلام و قرآن به او نسبت داده و کوشیده‌اند او را دشمن اسلام و قرآن نشان دهند. (همان)

مناظرات ابن‌راوندی با اهل سنت، به‌ویژه معتزله، و نگارش آثاری در رد عقاید آنان و تأیید باورهای شیعی هم نقش مهمی در این اتهامات داشت. آشنایی او با آرا و اندیشه‌های معتزله و مهارتش در کلام و انشا، باعث شد تا همانند ابوعلی وراق به خوبی از عهده رد اعتقادات معتزلیان برآید. همین امر، حس انتقام‌جویی بزرگان معتزله، به‌ویژه هم‌عصرهای او را برانگیخت و او را متهم به کفر و الحاد و زندقه کردند.

ضدیت با ابن‌راوندی در بسیاری از اهل سنت دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که هر جا نام او به میان آمده، به کفر و زندیق بودن او اشاره شده است. ابن حجر عسقلانی از او با عنوان «الزندیق الشهیر» یاد می‌کند. (همان) ابن کثیر دمشقی او را یکی از مشاهیر زنداقه برمی‌شمرد؛ (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۱۲۷) ابن جوزی پا را از اینان فراتر نهاده و ضمن محدود کردن زنداقه اسلام در سه نفر، ابن‌راوندی را یکی از آنها می‌داند. (ذهبی، ۱۹۹۳م، ج ۱۷، ص ۱۲۰)

سیدمرتضی در مقابل این گروه به دفاع از ابن‌راوندی برخاسته و گفته است: کتبی که به واسطه آنها بر او ایراد می‌گیرند، کتاب‌هایی است که به دلیل زورآزمایی با معتزله نوشته است؛ زیرا معتزله ضمن اظهار نفرت از او، وی را به کم‌فهمی و غفلت متهم کردند و همین باعث شد تا او به تألیف این کتب دست بزند و عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آنها بگیرد. (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ص ۸۷)

بنابراین، می‌توان گفت برگشتن ابن‌راوندی از مذهب اعتزال و نوشتن مطالبی برضد معتزله، و در عین حال گرایش او به تشیع، باعث اتهام او به کفر و زندقه شده است. در واقع، علت اصلی این اتهام را باید در رقابت‌های فرقه‌ای جست‌وجو کرد. چنان‌که خیاط معتزلی، از دشمنان سرسخت ابن‌راوندی، درباره او می‌گوید: او در آغاز معتزلی بود؛ ولی به الحاد گرایید و منکر خالق شد و معتزله او را از خود راندند. (خیاط معتزلی، [بی‌تا]، ص ۷۶-۷۷) وی در جای دیگر ابن‌راوندی را شاگرد ابوعیسی وراق معرفی کرده و وی را عامل کفر و زندقه او دانسته است. (همان، ص ۱۱۰) این در حالی است که برخی نه‌تنها از رابطه استاد و شاگردی آن دو چیزی نمی‌گویند، بلکه از موضع‌گیری آنها در برابر یکدیگر سخن گفته‌اند. (ماتریدی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۶-۱۹۸)

سرگذشت افراد یادشده و اتهام آنها به کفر و زندقه، و دلایل این اتهام و شیوه استدلال مخالفان، نشان می‌دهد که مهم‌ترین دلیل آن را باید در رقابت‌های فرقه‌ای کاوش کرد.

نقش تقابل‌های فرقه‌ای در اتهام زندقه به شیعیان، به‌ویژه امامیه، زمانی بیشتر نمایان می‌شود که می‌بینیم دشمنان تشیع اعتقادات برخی فرقه‌های منحرف مثل

غالیان را به همه شیعیان نسبت داده‌اند؛ چنان که خیاط معتزلی اعتقاد به تجسیم را به همه شیعیان نسبت می‌دهد و می‌گوید: این اعتقاد همه رافضیان^۱ است؛ مگر عده کمی که با معتزله هم‌نشین شده و به توحید واقعی اعتقاد پیدا کرده و به همین دلیل از میان شیعه رانده شده‌اند. (خیاط معتزلی، [بی‌تا]، ص ۳۶)

برخی هم ضمن به کار بردن الفاظی چون رافضی، امامیه و غالیان در تعریف شیعه، غلو در شأن امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} را از باورهای شیعیان معرفی می‌کنند. (عراقی، ۱۳۶۱، ص ۳۰)

ب. اندیشه‌های انحرافی برخی فرقه‌ها (مثل غالیان)

یکی دیگر از دلایل انتساب زندقه به شیعیان را می‌توان اندیشه‌های انحرافی برخی از فرقه‌های منسوب به شیعه دانست؛ فرقه‌هایی که حتی شیعیان، به‌ویژه امامیه هم آنها را نپذیرفته و از خود طرد کرده‌اند.

آنچه باید در این قسمت بدان توجه کرد این است که این عامل به‌تنهایی نمی‌تواند دلیل اتهام زندقه به شیعیان باشد؛ بلکه در اینجا هم علاوه بر اندیشه‌های انحرافی، باید به نقش رقابت‌ها و دشمنی‌های فرقه‌ای توجه داشت؛ زیرا دشمنان تشیع، این مسئله را به‌مثابه ابزاری برای متهم کردن همه شیعیان، به‌ویژه امامیه به کار گرفته‌اند.

در ادامه، به بررسی برخی اندیشه‌های غالیان و صوفیان و رفتارهای آنان که در متهم شدن شیعیان تأثیرگذار بودند، می‌پردازیم.

۱. غالیان

یکی از گروه‌هایی که نقش مهمی در اتهام شیعیان به زندقه داشته‌اند، غالیان بودند؛^۲ اگرچه غلو اختصاص به شیعیان ندارد و در میان اهل سنت و حتی ادیان پیش از

۱. توجه به این نکته لازم است که لفظ رافضی به‌صورت مطلق، غالباً از جانب مخالفان بر امامیه اطلاق می‌شد.

۲. غلو بر وزن فُعل، به‌معنای افراط، بالا رفتن و تجاوز از حد و حدود در هر چیز است؛ چنان‌که درباره مایعات، زمانی که به‌جوش آیند، می‌گویند: غَلیان کرده است. کاربرد این واژه درباره فرقه‌های مذهبی و معتقدات آنها، برای نشان دادن افراط آنها در بالا بردن چیزهایی است که به آن اعتقاد دارند. ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۶۵.

اسلام نیز گونه‌های مختلفی از آن به چشم می‌خورد.^۱ کسانی که درباره زندقه سخن گفته‌اند و غلو را یکی از مظاهر و مصادیق آن شمرده‌اند، نه تنها مقصودشان فرقه‌های غالی منتسب به شیعه بوده و به آن تصریح کرده‌اند، بلکه برخی از دشمنان تشیع نیز آن را دستاویزی مناسب برای حمله به کل شیعه، به‌ویژه شیعه امامیه قرار داده و با انتساب عقاید غالیان به شیعه (بدون ذکر فرقه غالیه صاحب آن عقیده) به تخریب چهره شیعیان پرداخته‌اند؛ چنان‌که نویسنده کتاب *الفرق المفقرة بین اهل الزیغ و الزندقه* ضمن آنکه در تعریف شیعه، الفاظی چون رافضی، امامیه و غالیان را در کنار هم قرار می‌دهد، می‌گوید: به این جهت به آنها غلات می‌گویند که در شأن امیرمؤمنان علی علیه السلام غلو می‌کنند و بعض اوقات او را خدا، برخی مواقع پیامبر، و در پاره‌ای اوقات او را شریک در پیامبری می‌دانند. (عراقی، ۱۳۶۱، ص ۳۰) این در حالی است که امامیه هرگز چنین اعتقادی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته و ندارد.

خیاط معتزلی نیز ضمن انتساب اعتقاد تجسیم به شیعه می‌گوید: این اعتقاد همه رافضیان است؛ مگر عده کمی که با معتزله هم‌نشین شده و به توحید واقعی اعتقاد پیدا کرده و به همین دلیل، از میان شیعه رانده شده‌اند. (خیاط معتزلی، [بی‌تا]، ص ۳۶) ابن تیمیه هم در *منهاج السنه*، شیعیان را به ارتکاب محرمات و حلال شمردن آنها و شراب‌خواری و ترک نماز و عقیده به شرک متهم می‌کند. (ابن تیمیه حرانی، ۱۹۶۲، ج ۱، ص ۷) اگرچه برخی از این اتهامات که از باورهای برخی فرقه‌های کوچک منتسب به شیعه است، درباره غالیان و فرقه‌های غالی ثابت است، اما انتساب آنها به جمعیت

۱. مصریان باستان پادشاهان خود (فرعون) را خدا می‌دانستند. هندیان برخی حیوانات مانند گاو را به قدری تقدیس می‌کردند که نه تنها از گوشت آنها استفاده نمی‌کردند، بلکه ادویه خود و حتی برخی لوازم آرایشی‌شان را با فضولات آن مخلوط می‌کردند. در ادیان آسمانی هم نمونه‌هایی از غلو به چشم می‌خورد و در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است؛ چنان‌که یهودیان، عزیر را پسر خدا می‌دانستند: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ. (سوره توبه: آیه ۳۰) مسیحیان نیز درباره حضرت عیسی علیه السلام عقاید غلوآمیزی دارند: برخی او را خدا می‌دانستند و برخی می‌گفتند او پسر خداست؛ که در قرآن به هر دو اشاره شده است. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (سوره مائده: آیه ۱۷) وَقَالَتُ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (سوره توبه: آیه ۳۰). برای آگاهی بیشتر از غلات و فرق مختلف و عقاید آنها، ر.ک: صفری فروشانی، غالیان.

بزرگی مانند شیعه، به‌ویژه امامیه، دور از انصاف و در حدّ ادعای بدون سند بوده که از جانب دیگران رد شده است. چنان‌که از اسماعیل خُلُقانی دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است: «کسی که از جانب طور ایمن بندهٔ خود را صدا زد، علی بن ابی‌طالب بود». همچنین نقل شده است که می‌گفت: «آن اول و آخر و ظاهر و باطن، علی بن ابی‌طالب است». عقیلی پس از ذکر این سخنان، ضمن رد انتساب آن به خُلُقانی، می‌گوید: این از سخنان زندیق است. (ذهبی، ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۳۸۷)

غالیان، نه‌تنها خود متهم به زندقه شده‌اند، بلکه باعث انتساب زندقه به کل شیعیان نیز بوده‌اند و برخی، اصل تشیع را در کنار زندقه و گاه آن را دلیل زندقه دانسته‌اند؛ چنان‌که عبدالرحمن بدوی می‌گوید: اتهام به زندقه همراه و شانه‌به‌شانهٔ انتساب به مذهب رافضه است. (بدوی، ۱۹۹۳م، ص ۴۹) وی در جای دیگر می‌گوید: بین زندقه و شیعه رابطه‌ای وجود دارد؛ زیرا می‌بینیم که انتساب به شیعهٔ رافضی، دلیلی بر زندقه و انگیزه‌ای برای اتهام به آن است. (همان، ص ۵۲)

این در حالی است که، غالیان از جانب شیعیان و ائمهٔ شیعه نیز طرد شده و در شمار زنادقه به‌شمار آمده‌اند. چنان‌که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مغیره بن سعید^۱ چنین نقل شده است:

مغیره بن سعید به طور عمد بر پدرم (امام باقر علیه السلام) دروغ می‌بست. یاران او که در میان یاران پدرم مخفی بودند، کتاب‌های اصحاب پدرم را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و او در آن کتب مخفیانه، کفر و زندقه را جای داده، آنها را به پدرم اسناد می‌داد؛ سپس آن کتب را به یارانش می‌سپرد تا در بین شیعیان منتشر کنند. پس هر نوع غلوئی که در کتاب‌های پدرم می‌یابید، بدانید از آن مواردی است که مغیره در کتب پدرم جای داده است. (طوسی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۴۷)

۱. مغیره بن سعید یکی از افرادی است که از نام ائمه علیهم السلام سوءاستفاده می‌کرد و مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفت. او ضمن ادعای خدایی برای امام باقر علیه السلام، خود را پیامبر از طرف او می‌دانست. او کتاب‌های حدیث اصحاب ائمه علیهم السلام را به‌بهانهٔ استنساخ می‌گرفت و عقاید غلوآمیز خود را در آن وارد می‌کرد و بدین وسیله آنها را رواج می‌داد. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۴۶ / عبدالله فیاض، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۶).

در این روایت، امام صادق علیه السلام یک جا می‌فرماید: مغیره کفر و زندقه را در کتب امام باقر علیه السلام جای می‌داد؛ و در جای دیگر، هر غلوی در این کتاب‌ها را به مغیره نسبت می‌دهد. بنابراین، می‌توان از این روایت ارتباط میان زندقه و غلو را به دست آورد. ضمن آنکه انتساب زندقه به مغیره - که از چهره‌های مشهور غالیان بود - این نکته را تأیید می‌کند.

رابطه غلو و زندقه

اگرچه غلو و زندقه هر دو در تضاد با شریعت حقّه و آیین صحیح اشتراک دارند، اما با توجه به بار منفی زندقه و زندیق، غالیان نه تنها رابطه‌ای میان این دو نمی‌بینند، بلکه تنها خود را در صراط مستقیم می‌دانند و بسیاری از اعمال خود را مطابق شریعت اسلامی و آیات قرآن معرفی می‌کنند و حتی برای توجیه کارهای خود نیز به آیاتی از قرآن کریم استدلال می‌نمایند. حال، پرسش این است که دلیل متهم کردن غالیان به زندقه چیست؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: اعتقاد به الوهیت پیامبر صلی الله علیه و آله یا برخی ائمه علیهم السلام^۱ یا صحابه^۲ دشمنی و مذمت ملائک مقرب الهی مانند جبرئیل، و انتساب اشتباه به او در تبلیغ وحی^۳، اعتقاد به حلول، تناسخ^۴ و تشبیه^۵ و از همه مهم‌تر، اباحی‌گری غالیان را می‌توان از دلایل قرار گرفتن آنها در شمار زنداقه ذکر کرد.

از سوی دیگر، اباحی‌گران یکی از گروه‌های زنداقه، و اباحی‌گری یکی از دلایل اتهام به زندقه بود. (ر.ک. حمیدرضا مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳) این نکته در میان غالیان نیز دیده می‌شود. فرقه‌های غالیان، اگرچه از جهت اعتقادی وجه اشتراکی ندارند یا بسیار

۱. مانند اثنینیه و مخمسه.

۲. مانند جعفریه، ازدریه، امریه، ذمیّه، علویّه.

۳. مانند سلمانیّه.

۴. مانند ذمامیّه، ذبابیّه و مخطّئه.

۵. اعتقاد به تناسخ و حلول، در بسیاری از فرقه‌های غلات به چشم می‌خورد.

۶. هشامیه.

کم دارند، از بعد عملی، به‌ویژه از جهت اباحی‌گری مشترک‌اند و در میان همه فرق‌های غالیان نمونه‌هایی از اباحی‌گری و بی‌بندوباری دیده می‌شود که میزان شدت و ضعف آن در فرق‌های مختلف، متفاوت است.

افزون بر رفتار و باورهای غالیان، دشمنی با تشیع و استفاده از غالیان برای بدنام کردن شیعیان هم می‌تواند در اتهام زندقه به آنان و از این طریق به شیعیان نقش داشته باشد. همچنین دلایل سیاسی در متهم شدن گروه‌هایی از غالیان به زندقه مؤثر بود؛ چنان‌که راوندیه به‌رغم اعتقاد به الوهیت منصور، تا زمانی که خطری برای خلافت او نداشتند، با مشکلی مواجه نبودند؛ ولی پس از شورش آنها که در پی قتل ابومسلم اتفاق افتاد، به جرم زندقه قتل عام شدند. (نوبختی، [بی‌تا]، ص ۶۶)

۲. تصوف

جریان تصوف و صوفیان را هم می‌توان از عوامل اتهام زندقه به شیعیان دانست. صوفیان خود از اتهام زندقه در امان نمانده‌اند و اگر نه به‌طور کلی، دست‌کم برخی گروه‌ها، فرق‌ها و افراد منتسب به صوفیه متهم به زندقه شده‌اند. البته در این نوشتار مجال بحث درباره صوفیه و اعتقادات و آرای آنها نیست؛ از این رو تنها به اتهامات وارده به برخی فرق‌ها یا اشخاص صوفی اشاره کرده، ضمن بیان علل اتهام آنها، نقش تصوف در تعمیم زندقه به دیگران، از جمله شیعیان را بررسی می‌کنیم. لازم به یادآوری است که بیشتر صوفیان متهم به زندقه گرایش شیعی داشتند که این خود می‌تواند نشان از دشمنی با شیعه باشد.

یکی از بزرگان صوفیه که متهم به زندقه شده، ابو عبدالله حسین بن منصور حلاج (۳۰۹-۲۲۴)^۱ است. او اصالتی ایرانی داشت، و نزد افرادی همچون سهل بن عبدالله

۱. حلاج: درباره وجه تسمیه حلاج گفته شده است روزی او وارد واسط شد و نزد یک حلاج (پنبه‌زن) رفت و او را دنبال کاری فرستاد. شخص پنبه‌زن (حلاج) به او گفت: من کار دارم و نمی‌توانم. او گفت: تو برو؛ من تو را کمک می‌کنم. آن مرد رفت و هنگامی که برگشت، دید همه پنبه‌ها حلاجی شده‌اند. از این رو، به وی حلاج گفتند. همچنین گفته شده است که چون او اسرار مریدان خود را می‌دانست و از آنها خبر می‌داد، حلاج نامیده شد. نظر دیگر اینکه پدر او حلاج (پنبه‌زن) بود و او نیز به آن منسوب شده است. (خطیب بغدادی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۱۱۴ / سمعانی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۹۲).

تستری، عمرو مکی و ابوالقاسم جنید بغدادی شاگردی کرده بود. (بغدادی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۱۱۲) وی در سال ۲۷۰ ق پس از بازگشت از حج به تبلیغ در میان مردم پرداخت و در پی بروز اختلاف میان او و عمرو مکی و به‌عنوان اعتراض به او، خرقة از تن به‌درآورد و به سفر پرداخت و ضمن سفر به نقاط مختلفی چون خراسان، طالقان، بصره، واسط، و شوشتر، مردم را به‌سوی خدا دعوت می‌کرد. (همان، ص ۱۱۳)

حلاج به دلیل بروز افکار و افعال سحرگونه متهم به کفر و زندقه شد و پس از دستگیری و محاکمه او را هزار ضربه شلاق زدند و در روز سه‌شنبه ۲۴ ذی‌قعدة سال ۳۰۹ ق به دار آویختند. (سلمی، ۱۴۰۶ ق، ص ۳۰۸)

اگرچه حلاج به‌اتهام زندقه دستگیر و اعدام شد، اما نظر علما و دانشمندان دربارهٔ او مختلف است. افرادی از اهل سنت مانند ابن‌تیمیه در زندیق بودن او تردید نکرده و بر قتل او به این اتهام تصریح کرده است. وی منکران سزای او را نادان و منافق معرفی کرده و گفته است: هر کسی بگوید قتل حلاج ناروا بوده، یا منافق ملحد است یا نادان گمراه. (ابن تیمیه، ۱۴۱۸ ق، ج ۳۵، ص ۶۹) همو در جای دیگر گفته است: شیخ ابویعقوب نهر جویری، دختر خود را به ازدواج حلاج درآورد؛ اما هنگامی که از زندیق بودن او مطلع شد، او را از وی جدا کرد. (همان، ص ۷۰) ابن‌حجر عسقلانی هم از او با عنوان زندیق یاد کرده و کشته شدن او را بر اثر زندقه دانسته است. (عسقلانی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۳۱۴)

نظر بزرگان شیعه نیز درباره او مختلف است. برخی نظیر شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، حلاج و طرف‌دارانش را ملحد و زندیق می‌دانست؛ چنان‌که پدرش نیز حلاج را لعنت کرد و از مجلس خود بیرون راند. (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۴۶-۲۴۷) شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) هم ضمن ردّ افکار و عقاید حلاج او را لعنت و تکفیر کرده است. (همان، ص ۲۶۴)

برخی دیگر مانند قاضی نورالله شوشتری او را شیعه، ولی از مذمومین دانسته و گفته است: مخفی‌نماند که علمای شیعه حسین بن منصور را شیعی‌مذهب می‌دانند؛ اما به‌واسطهٔ غلو و مانند آن که از او صادر شده است، او را داخل در مذمومان نوشته‌اند. (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۸)

بزرگان صوفیه هم دربارهٔ حلاج اختلاف دارند. بسیاری از آنها برضد او موضع گرفته‌اند و ضمن طرد وی از صوفیه، کردارش را به شعبده، و عقایدش را به زندقه نسبت داده‌اند. (بغدادی، [بی‌تا]، ص ۱۱۲ / سلمی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۰۷) برخی دیگر، او را قبول داشته و ضمن ثناگویی و تعریف و تمجید از حلاج، او را عالم ربانی دانسته‌اند. (بغدادی، [بی‌تا]، ص ۱۱۲ / سلمی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۰۸) برخی نیز حتی او را تالی‌تلو پیامبران دانسته‌اند؛ چنان‌که ابن‌جوزی از ابراهیم بن محمد نصرآبادی نقل می‌کند که دربارهٔ حلاج گفته است: اگر بعد از پیامبران و صدیقین موحدی باشد، همان حلاج است. (ابن‌جوزی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۷۶)

به هر حال، صوفیان نیز در معرض این اتهام قرار گرفته‌اند و به نظر می‌رسد که منشأ این اتهام نیز علاوه بر مسائل سیاسی و ضدیت فرقه‌ها با یکدیگر، اعمال و اعتقادات این فرقه‌ها باشد؛ چنان‌که حلولیه، یکی از فرقه‌های صوفیه، به دلیل اعتقاد به حلول خداوند در افراد، متهم به زندقه شدند. البته شیعیان باورها و عقاید اینان را نپذیرفته و آنان را از خود رانده‌اند؛ چنان‌که نویسنده *حدیقه الشیعه*، صوفیان قایل به اتحاد، نظیر محی‌الدین بن عربی، عبدالرزاق کاشانی و شیخ عزیز نسفی را متهم به کفر و زندقه کرده است. (مقدس اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۵۶۶) او در بیان فرقه‌های صوفیه و عقاید فرقه‌هایی مانند حلولیه و اتحادیه، و اینکه آنها به حلول خداوند در بدن عارفان یا اتحاد خداوند با آنها معتقدند، می‌گوید: این سخن عین کفر و زندقه است... و صاحب این اعتقاد کافر است و بی‌دین و ملحد و زندیق. (همان، ص ۵۶۵)

در زمینهٔ عمل نیز برخی از صوفیان همانند غالیان دچار اباحی‌گری شدند و احکام شرع را وانهادند. همین نکته در انتساب آنها به زندقه مؤثر بوده است؛ چنان‌که یکی از دلایل اتهام ذوالنون مصری (م ۲۴۶ق) استخفاف به امور شرع بود. او که از بزرگان صوفیه به‌شمار می‌رود (حتی، [بی‌تا]، ص ۵۵۶) و برخی نظیر جامی او را سردستهٔ صوفیه و صوفیه را منسوب به او می‌دانند، (جامی، ۱۳۷۵، ص ۲۹) در بین مردم نسبت به امور شرعی استخفاف نشان می‌داد. به همین دلیل، وی از جانب مردم و حتی فقها و قضات به زندقه متهم شد و از مصر اخراج گردید. (ابن‌جوزی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۷۱-۱۷۲) همچنین گفته شده است که در کلام او نشانه‌هایی از غلو شیعی دیده می‌شد؛ چنان‌که از او

نقل شده است: کسی که برای استادش مطیع‌تر از خداوند نباشد، مرید نیست. (نیشابوری، ۱۳۳۲ق، ج ۱، ص ۱۱۱)

اگرچه در تشیع، و به‌طور کلی در دین اسلام، بر اهمیت دادن به استاد بسیار تأکید شده است، اما هیچ‌یک از آموزه‌های شیعی مقام و ارزش استاد و هیچ چیز دیگر را بالاتر از خدا ندانسته‌اند.

همچنین در اعتقاداتی که افراد مختلف به صوفیان وارد کرده‌اند، به اموری چون نادیده گرفتن عبادات، وجد و سماع و رقص اشاره شده است.

اقدامات برخی صوفیان و بعضی اعتقادات و اعمال منتسب به آنها، در اتهامشان بی‌تأثیر نبود و دشمنان تشیع هم کردار و رفتار آنها را بهانه کرده و ضمن متهم کردن آنها به زندقه، این اتهام را به همه شیعیان سرایت داده‌اند. این در حالی است که شیعیان با رفتار و کردار خلاف شرع آنان مخالفت کرده و آثاری در این باره نگاشته‌اند. مؤلف حدیقه‌الشیعة با اشاره به احادیث و کتاب‌هایی که در رد صوفیان نوشته شده است، می‌گوید:

اگر کسی آن احادیث و کتاب‌ها را ندیده باشد و عاقل و منصف باشد، از قول محمد بن یعقوب کلینی - نورالله مرقده - که در کتاب کافی می‌فرماید: «باب دخول صوفیه علی ابی عبدالله واحتجاجهم علیه» می‌یابد که این گروه، از مخالفان باشند؛ و از کلام ابن‌بابویه - قدس سره - که در کتاب اعتقادات می‌گوید: «تدینهم بترک الصلوات وجمیع الفرائض»، و از گفتار شیخ مفید - علیه الرحمة - که می‌فرماید: دینهم ترک الفرائض والمستحبات وارتکاب المناهی والمحرّمات»، تفرس می‌نماید که ایشان ملحدان و زندیقان‌اند. (مقدس اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۵۶۹)

گروه‌هایی دیگر، مانند قرامطه، و کردار و رفتار آنها هم در انتساب زندقه به شیعیان بی‌تأثیر نبوده است؛ چنان‌که ابن‌قیم جوزی قرامطه را به پنهان کردن کفر و استتار آن تحت عنوان رفض متهم می‌کند و آنها را زندیق می‌خواند. (ابن‌قیم جوزی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۶۶) اتهام زندقه به آنان همراه با استفاده از واژه رفض، بیانگر گسترده دامنه اتهام به دیگر شیعیان است.

نتیجه

استفاده ابزاری از زندقه در رقابت‌های سیاسی و فرقه‌ای، کارکرد ویژه‌ای داشته است و بسیاری از اشخاص و گروه‌ها برای رهایی از مخالفان خود، از این اتهام استفاده می‌کردند. در این میان، اهل سنت در برابر مخالفان خود، به‌ویژه، شیعیان، بیشترین استفاده را از این اصطلاح برده‌اند و بسیاری از آنان را به زندقه متهم کرده‌اند. نگاهی به شرح حال شیعیان متهم به زندقه، مثل ابوعیسی وراق و ابن‌راوندی نشان می‌دهد که گرایش آنها از اعتزال به تشیع، تسلط آنها بر علم کلام و روش مناظره، و ناتوانی اهل سنت از پاسخ‌گویی به شبهات آنان، علت اصلی این اتهام بوده است. البته اعتقادات غالبانه و رفتار و کردار برخی از گروه‌های منسوب به شیعیان، مانند غالیان هم در این جریان مؤثر بوده و باعث شده است تا هم آن گروه‌ها متهم به زندقه شوند و هم این اتهام به همه شیعیان سرایت داده شود.

منابع

* قرآن كريم.

۱. ابن اثير، عزالدين أبوالحسن علي بن ابي الكرم، **الكامل في التاريخ**. بيروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م.
۲. ابن نيميه حرّاني، احمد، **مجموعة الرسائل الكبرى**، رياض، دار الوفاء، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م.
۳. _____، **منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية**، قاهره، مكتبة دار العروبة، ۱۹۶۲م.
۴. ابن جوزي بغدادى، جمال الدين ابوالفرج عبدالرحمن، **تلييس ابليس**، چاپ دوم، بيروت، منشورات دار و مكتبة الهلال، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.
۵. ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين ابي الفضل احمد بن علي، **لسان الميزان**، بيروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
۶. _____، **الاصابة في تمييز الصحابه**، تحقيق علي محمد بجاوى، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.
۷. ابن قيم جوزي، ابي عبدالله محمد بن ابي بكر، **اغائة اللحنان من مصاد الشيطان**، بيروت، دار المعرفة، [بى تا].
۸. ابن منظور، **لسان العرب**، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
۹. ابن نديم، محمد بن اسحاق، **الفهرست**، ترجمه م. رضا تجدد، چاپ دوم، تهران، چاپخانه بانك بازرگانى ايران، ۱۳۴۶.
۱۰. اردبيلي، مقدّس (منسوب)، **حديقة الشيعة**، تهران، انتشارات علمية اسلاميه، [بى تا].
۱۱. اوشيدري، جهانگير، **دانشنامه مزديسنا**، تهران، انتشارات مركز، ۱۳۷۱.
۱۲. بدوى، عبدالرحمن، **دراسات اسلاميه من تاريخ الاحاد في الاسلام**، چاپ دوم، قاهره، سينا نشر، ۱۹۹۳م.
۱۳. بغدادى، خطيب، **تاريخ بغداد**، بيروت، دار الكتاب العربى، [بى تا].
۱۴. ترمانيى، عبدالسلام، **رويداهاى تاريخ اسلام**، ترجمه گروهى از پژوهشگران، با نظارت سيدعليرضا واسعى، ۱۳۸۵.
۱۵. جامى، نورالدين عبدالرحمن، **نفحات الانس من حضرات القدس**، تصحيح محمود عابدى، چاپ سوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۶. حتى، فيليب، **تاريخ عرب**، ترجمه محمد سعيدى، تهران، پدram (سينا)، [بى تا].
۱۷. ابن كثير دمشقى، اسماعيل، **البداية والنهاية**، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
۱۸. دهخدا، علي اكبر، **لغت نامه**، زير نظر محمد معين و سيدجعفر شهيدى، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۹. ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، **ميزان الاعتدال في نقد الرجال**، تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبدالوجود، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۹۵م.
۲۰. _____، **تاريخ اسلام و وفيات المشاهير و الاعلام**، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م.

۲۱. _____، **سیر اعلام النبلاء**، چاپ نهم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
۲۲. رضی، هاشم، **دانشنامه ایران باستان**، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
۲۳. سمعانی، عبدالکریم بن محمد تمیمی، **الانساب**، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
۲۴. سلمی، ابی عبدالرحمن، **طبقات الصوفیة**، تحقیق نورالدین شریبه، چاپ سوم، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۴۰۶ق.
۲۵. شوشتری، قاضی نورالله، **مجالس المؤمنین**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۷۷.
۲۶. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، **تاریخ الأمم والملوک**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.
۲۷. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، تحقیق سیداحمد حسینی، انتشارات مكتبة المرتضوية، [بی تا].
۲۸. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، **اختیار معرفة الرجال**، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
۲۹. _____، **الغیبة**، تحقیق عبادالله طهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۳۰. عراقی، ابو محمد عثمان بن عبدالله، **الفرق المفترقة بین اهل الزیغ والزندقة**، تحقیق یشار قوتلوآی، آنکارا، دانشگاه آنکارا، ۱۳۶۱.
۳۱. غزالی، ابو حامد محمد، **فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة**، تحقیق سمیع زعیم، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۳م.
۳۲. فیاض، عبدالله، **تاریخ الامامیة واسلافهم من الشیعة منذ نشأة التشیع حتی مطلع القرن الرابع الهجری**، چاپ سوم، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۶ق.
۳۳. قسی، شیخ عباس، **سفینة البحار**، نجف، بیروت، دار المرتضی، [بی تا].
۳۴. مصطفی، ابراهیم و دیگران، **المعجم الوسیط**، استانبول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م.
۳۵. مطهری، حمیدرضا، **زندقه در سده های نخستین اسلامی**، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام، ۱۳۸۷.
۳۶. معتزلی، خیاط، **الانتصار والرد علی ابن الراوندی الملحد**، مقدمه محمد حجازی، قاهره، مطبعة المدنی، [بی تا].
۳۷. معری، ابوالعلاء، **رسالة الغفران**، تحقیق فوزی عطوی، بیروت، الشركة اللبنانية للكتاب، [بی تا].
۳۸. موسوی علوی، شریف مرتضی علی بن حسین، **الشافی فی الامامة**، چاپ دوم، قم، مؤسسة اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۳۹. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، **فرق الشیعة**، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، [بی تا].
۴۰. همدانی (معتزلی)، قاضی عبدالجبار بن احمد، **تثبیت دلائل النبوة**، تحقیق عبدالکریم عثمان، قاهره، دار المصطفی، ۲۰۰۶م.
۴۱. همدانی (معتزلی)، قاضی عبدالجبار ابن احمد، **المغنی فی ابواب التوحید والعدل**، تحقیق عبدالحلیم محمود و دیگران با اشراف طه حسین، مصر، دار المصریة لتألیف والترجمة، [بی تا].